



Applying the Standard of Reasonable and Conventional Person to Determine the Negligence in Tort Law around the Women and Children in Common Law

Milad Mashayekh¹

DOI:

10.30497/FLJ.2024.245014.1942



Abstract

Negligence, how to evaluate and verify it, has been the subject of many discussions in Tort Law. Considering in the previous discussion, it is difficult to determine the Negligence and find out the faulty behavior in a personal way, in every case without inventing and applying a universal standard, a kind of fault theory was raised, therefore; Based on that theory, an indicator was created under the title of "reasonable and conventional Person" to measure the doubtful behavior of that supposed person being and infer his/ her Negligence or lack of it. But, about the above criteria, it has been exaggerated to the extent that all the differences and different capabilities of human beings have been forgotten in such a way that a "reasonable person" is simply considered to be a "reasonable adult man". Accordingly, in this article, by insisting on the differences that exist in women compared to men and in children compared to adults, we intend to criticize and violate the above one-sided view regarding reference to the criteria of a reasonable and conventional person, as far as, instead of the above absolute criteria, we should use the criteria of "reasonable woman" and "reasonable child" in related cases to determine negligence. In this regard, we consider the Common Law legal system as a suitable platform for studying and achieving the results of the current research work to rely on judicial opinions. This article has been done by the descriptive-analytical method along with the normative approach and found that it has been noted the differences between men and women, children, and adults by referring to reasonable criteria conventional person being in the Common Law Legal System after a period and this importance has also been reflected in the main characteristic of common law, which is the judicial opinions issued by the courts.

Keywords: reasonability, equality, relativity, masculinity, capacity, differences.

1. PhD. in jurisprudence and private Law, Kharazmi University, Tehran, Iran.

mashayekh_khu@yahoo.com

اعمال معیار انسان معقول و متعارف جهت احراز تقصیر در مسئولیت مدنی پیرامون زنان و کودکان در حقوق کامن لا

میلاذ مشایخ^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۰

DOI: 10.30497/FLJ.2024.245014.1942

چکیده

تقصیر و چگونگی ارزیابی و احراز آن محل مطالعات زیادی در مسئولیت مدنی بوده و هست. نگاهی به این مطالعات عیان می‌سازد که با لحاظ دشواری احراز تقصیر و پی‌بردن به رفتار مقصرانه به شکل شخصی، در هر قضیه بدون ابداع و اعمال معیاری فراگیر، نظریه تقصیر نوعی بیان شد که براساس آن، شاخصه «انسان معقول و متعارف» آفریده شد تا رفتار محل تردید را با آن انسان مفروض بسنجد و تقصیر یا عدم تقصیر را استنباط کند؛ اما در استناد به معیار فوق تا آنجایی افراط شده که یکسره تمامی تفاوت‌ها و قابلیت‌های مختلف انسانی به فراموشی سپرده شده است؛ به شکلی که «انسان معقول» گویی صرفاً «مرد بزرگسال معقول» به حساب آمده است. بر همین اساس در مقاله پیش‌رو با تمسک به تفاوت‌هایی که در زنان درمقایسه با مردان، و در کودکان درمقایسه با بزرگسالان وجود دارد، برآنیم تا نگاه یکسویه فوق پیرامون استناد به معیار انسان معقول و متعارف را نقد سپس نقض نماییم، تا آنجاکه به جای معیار مطلق فوق از معیارهای «زن معقول» و «کودک معقول» در قضایای مرتبط جهت احراز تقصیر یا عدم آن استفاده کنیم؛ از این‌رو نظام حقوقی کامن‌لا را به جهت اتکا بر آراء قضایی، بستر مناسبی برای مطالعه و به‌ثمررساندن اثر پژوهشی حاضر به حساب آورده‌ایم. مقاله فرارو با به‌کارگیری روش پژوهش توصیفی - تحلیلی به همراه رویکردی هنجاری، نگاشته شده، و نگارنده دریافته است که در نظام حقوقی کامن‌لا پس از دوره‌ای، به تفاوت‌های زنان و مردان و همچنین کودکان و بزرگسالان در استناد به معیار انسان معقول و متعارف توجه شده، و این مهم نیز در شاخصه اصلی کامن‌لا که همانا آراء قضایی صادرشده از محاکم است، منعکس گردیده است.

کلیدواژه‌ها: تقصیر، زن معقول، کودک معقول، مردانگی، معقولیت، نسبت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

معیار انسان معقول و متعارف که در مسئولیت مدنی برای شناسایی تقصیر خواننده دعوای مسئولیت به کار گرفته می‌شود و با استناد بدان می‌توان به مسئولیت یا عدم مسئولیت مدعی علیه پی برد، با لحاظ اینکه مفهومی سیال دارد و تبیین صحیح از مفهوم آن نیاز به مطالعات متعددی در بستر علوم مختلف دارد، موضوع مطالعات گسترده‌ای در حقوق بوده است؛ اما آنچه در مطالعات صورت‌پذیرفته ذیل معیار فوق، کمتر بدان توجه شده، نگاه نسبی به آن شاخصه است. مراد نگارنده از نگاه نسبی، پاسخ به این پرسش است که معیار انسان معقول و متعارف همان‌گونه که برای مردان بزرگسال اعمال می‌شود، باید با همان استانداردها، برای زنان و کودکان نیز در نظر گرفته شود؟ این پرسشی است که نگارنده در مرقومه پیش‌رو، با تمرکز به نظام حقوقی کامن‌لا که می‌توان با تسامح آن را مبدع معیار فرارو دانست، در صدد پاسخگویی بدان برآمده است.

فرضیه نویسنده در این مقاله، که دستاورد بخشی از مطالعات وی درباره معیار موردبحث است، بر این پندار استوار است که در اعمال معیار انسان معقول و متعارف لازم است تفاوت‌ها و قابلیت‌های افراد چه در مقام زیان‌دیده و چه واردکننده زیان در نظر گرفته شود تا آثار مطلوب مسئولیت مدنی به بار آید؛ زیرا در غیر این صورت، نه تنها شاهد برآیند مطلوب و درخور انتظار از اعمال معیار در قضایای مسئولیت مدنی نخواهیم بود، بلکه به قول مولانا «از قضا سرکنگبین صفرا فرود»، خود موجب زیان و آسیبی بس نارواتر می‌شود. این نگاه نسبی در حقوق کامن‌لا، اکنون پس از دوره کوتاه مطلق‌انگاری معیار انسان معقول و متعارف، درباره قضایای مطرح‌شده که یک‌سوی آن زنان و کودکان هستند، وجود دارد و به نظر می‌توان آن را به دیگر گروه‌های انسانی، از جمله معلولان و سالخورده‌گان نیز تعمیم داد.

روش پژوهش نویسنده، در تألیف حاضر توصیفی - تحلیلی بوده، و با رویکرد هنجاری خویش به قرائت رسمی از معیار بسنده نکرده، و با غور در منابع حقوق کامن‌لا به یافتن پاسخی درخور به سؤال اصلی مقاله حاضر برآمده است.

مقاله فرارو، در بخش نخست به چگونگی اعمال معیار انسان معقول و متعارف در خصوص زنان و در بخش دوم به اعمال معیار فوق در خصوص کودکان می‌پردازد.

۱. اعمال معیار انسان معقول و متعارف در خصوص زنان

در بخش پیش‌رو، اجمالاً مفهوم انسان معقول و متعارف در کامن‌لا بررسی، و سپس نقدهای مفهوم معیار پیش‌گفته در خصوص زنان و لزوم توجه به اختصاصات آن تبیین می‌شود.

۱-۱. مردانگی معیار انسان معقول و متعارف در بوته نقد

شکل‌گیری و گسترش مسئولیت مدنی و مبانی آن در کامن‌لا مرهون مطالعاتی است که برجستگان آن مکتب حقوقی از جمله اولیور وندل هومز^۱ صورت داده‌اند. تحقیقات هومز درباره مسئولیت مبتنی بر تقصیر توجه را به مجموعه‌ای از سؤالات فلسفی درباره حقوق مسئولیت مدنی جلب کرد که یکی از آن پرسش‌ها معیار شناسایی تقصیر محسوب می‌شود؛ زیرا یکی از ارکان مسئولیت ناشی از تقصیر (یا با تسامح قصور) ایجاب می‌کند که خواهان ثابت کند «خواننده از مراقبت معقول کوتاهی کرده است». گفته می‌شود استاندارد مراقبت «عینی»^۲ است؛ یعنی تحقیق درباره این نیست که آیا خواننده دعوی مسئولیت بیشترین مراقبت را انجام داده است یا خیر، بلکه بدین معنا است که آیا وی آن درجه از مراقبت را که فردی معقول در آن موقعیت اعمال می‌کند، به کار گرفته است یا نه. فرض اصلی مربوط به یک کشاورز بود که به او هشدار دادند بونجه او در معرض خطر سوختن بدون عامل خارجی قرار دارد. او برای جلوگیری از آتش‌سوزی در میانه خرمن خود، با کمال حسن‌نیت اقداماتی را انجام داد؛ لکن باز هم آتش ایجاد شد و به برخی از کلبه‌های متعلق به همسایگان نیز سرایت کرد. دادگاه ادعای او را مبنی بر اینکه او به بهترین شکل ممکن و با کمال حسن‌نیت عمل کرده است، پذیرفت، اما به‌رحال او را مسئول دانست؛ زیرا قائل بود که او متناسب با معیار انسانی معقول در جلوگیری از آتش‌سوزی عمل نکرده است». هومز در ادامه می‌گوید: این تضاد که در دادگاه مطرح می‌شود نشان می‌دهد: «فرض کنید که یک مدعی علیه اجازه داشته باشد مطرح کند که قبل از

1. Oliver Wendell Holmes Jr.

2. Objective

اقدام، رفتار یک مرد عاقل تحت شرایط مدنظر را به دقت بررسی کرده، و با بهترین شکل در موقعیت ایجاد زیان، مطابق او عمل کرده است. در صورت پذیرش این مدعا، آن مدعی علیه از منظر سهل‌انگاری که صورت داده است نیز مسئولیتی ندارد؛ اما اگر چنین موضوعی در اختیار هیئت منصفه قرار گیرد، بسیار واضح است که دادگاه می‌گوید: «آقایان، ابهام این نیست که مدعی علیه فکر می‌کند رفتارش به‌مثابه یک عاقل است، بلکه آنچه مهم است پاسخ بدین سؤال است که آیا شما فکر می‌کنید چنین مطابقتی بین رفتار او و مردی عاقل در همان موقعیت وجود داشته است» (Holmes, 1881, p 107).

هومز معیار عینی انسان معقول و متعارف را شاهی بر ویژگی غیراخلاقی مسئولیت مدنی معرفی می‌کند؛ مثلاً اگر مردی عجول و بی‌دست‌وپا به دنیا بیاید، همیشه به دیگران زیان برساند و خود یا همسایگانش را آزار دهد، بدون شک نقص مادرزادی او موجب می‌شود در دادگاه عدل الهی بخشوده شود؛ اما لغزش‌های او برای همسایگان، با توجه به معلولیت او، در مقایسه با آسیب‌هایی که فردی سالم ایجاد می‌کند، عواقب کمتری نخواهد داشت (Holmes, 1881, p 108).

شخصیت فرد معقول در عین حال کاملاً آشنا و در عین حال گیج‌کننده است. انسان معقول و متعارف «تجسمی از تمام ویژگی‌هایی است که ما از شهروندی خوب می‌خواهیم» و انتظار نداریم در پیش‌بینی آسیب، «آینده‌اندیشی پیامبری عبری»^۱، و در عکس‌العمل سریع در مواجهه با خطر، «چابکی یک آکروبات‌باز»^۲ را به نمایش گذارد.^۳ هومز او را «پدری سخت‌کوش برای خانواده می‌داند که از او انتظار نمی‌رود که خصوصیت منحصر به فردی مانند خرد سلیمانی، آینده‌نگری نبوی، احتیاط آفتاب‌پرست و عکس‌العمل سریع افراد آموزش‌دیده برای موقعیت‌های خاص را داشته باشد. در برابر آن نیز افراط در عملکرد، همچون شتابزدگی، ترس، و رفتارهای عصبی نامتعادل از او متوقع نیست. پدری سخت‌کوش، مسیر زندگی را با اعتدال و محتاطانه طی می‌کند. همتای انگلیسی او مردی معقول است، شخصیتی عالی اما نفرت‌انگیز» (Zimmermann, 1996, p 1009).

1. The foresight of a Hebrew prophet
2. The agility of an acrobat
3. Broom v. Administrator, Natal 1966

در پرونده هال علیه باشگاه اتومبیلرانی بروکلندز^۱ که به جهت تصادفی نادر بین دو اتومبیل مسابقه در پایان پیست به وقوع پیوست و منجر به پرت شدن یکی از آن دو به سمت تماشاچیان در نتیجه کشته شدن دو تن از آنها و زخمی شدن برخی، از جمله هال شد. هال با این استدلال که: «مکان به اندازه کافی برای تماشاگران ایمن نشده، و پیش از مسابقه نیز درباره خطرها هشدار کافی داده نشده بود»، علیه باشگاه مزبور اقامه دعوا کرد. قاضی فردریک آرتور گریر^۲ ضمن رد دعوی خواهان، انسان معقول را بدین شکل معرفی کرد: «فکر نمی‌کنم بتوان گفت مفاد قرارداد با هر فردی که بلیط می‌گیرد، در مقایسه با دیگری متفاوت است. قضاوت درباره چنین قراردادهایی باید بر مبنای معیار مرد معقول باشد. این مرد معقول، گاهی اوقات به عنوان «مرد (ی) در خیابان»^۳ یا «مرد (ی) در اتوبوس کلاپهام»^۴ (منطقه‌ای مسکونی در منطقه لمبت لندن) است؛ افزون بر این، همان‌طور که اخیراً در مقاله نویسنده‌ای آمریکایی خواندم: «مردی است که مجلات را به خانه می‌برد و عصرها نیز با سرآستین پیراهن خود ماشین چمن زنی را هول می‌دهد»^۵ (به نظر، کنایه از مردی است که فعالیتی مشخص و روزمره دارد و اعمال تهوع‌آور انجام نمی‌دهد). چنین مردی که برای دیدن مسابقه کریکت در لردز بلیط می‌گیرد، به خوبی می‌داند که قرار نیست در یک قاب فولادی محصور شود که از او در برابر احتمالی یک میلیونی (کنایه از ندرت) محافظت کند ...» (Strong & Williams, 2011, p 67).

اما پرسش جالب فلسفی این است که: چرا این کلیشه‌ها معیار افرادی در نظر گرفته می‌شوند که با آنها متفاوت هستند؟ با توجه به تفاوت‌ها در توجه و قدرت و توانایی، چرا استاندارد یکسانی برای همه وجود دارد؟

استاندارد انسان معقول روشی کوتاه و ساده برای تقسیم مسئولیت و در نتیجه حل تعارض فراهم می‌آورد، اما در مقام اعمال آن باید به تفاوت‌های انسانی توجه کرد؛ زیرا بسیاری از این

-
1. Hall v Brooklands Auto-Racing Club (1933)
 2. Frederick Arthur Greer
 3. the man in the street
 4. the man in the Clapham omnibus
 5. the man who takes the magazines at home, and in the evening pushes the lawn mower in his shirt sleeves.

تفاوت‌ها در پی تعادل نیازهای فردی با نیازهای اجتماعی به وجود می‌آیند. استاندارد فوق، این تعادل را با در نظر گرفتن استاندارد ظاهراً عینی و خشتی ارتقا می‌دهد که براساس آن منافع حاصل شده از ورود زیان را ارزیابی، و چگونگی جبران آن را تعیین می‌کند. وظیفه معیار مزبور ایجاد تعادل میان میل به آزادی عمل فردی با میل به رهایی از آسیب به دیگران است؛ زیرا از منظر، تقصیر زمانی که نتوان تعادل فی مابین نفع شخصی و نفع غیر برقرار کرد، به وقوع می‌پیوندد؛ بر همین اساس شاخصه فراییش، یکی از راه‌های شناسایی این تعادل است.

این استاندارد همچنین با ایجاد حداقل سطح رفتاری، به دنبال جلوگیری از ضرر یا آسیب است، یا به بیانی دیگر، حداکثر سطح مجاز شکست انسانی را تعیین می‌کند. معیار انسان معقول، به نوبه خود آیین‌نامه رفتاری قابل درکی ارائه می‌دهد؛ بنابراین، هر رفتاری که در محدوده‌های پذیرفته شده نباشد، غیر منطقی تلقی می‌شود. باین حال، آنچه اغلب به صراحت بیان نمی‌شود این است که این استانداردهای رفتاری لزوماً منعکس‌کننده نگرش‌ها هستند. عینی‌سازی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که نگرش‌های غالب در جامعه را منعکس کند.

ماهیت انسان معقول، بازتابی از هنجارهای اجتماعی است که موجب می‌شود تغییر جامعه، دیدگاه‌ها و رفتارها در آن متبلور شوند. بر همین اساس، انسان معقول کارکرد مهمی در تجسم شهروند مقبول و در عین حال منعطف دارد که بتوان رفتار را براساس آن سنجید. باین حال، تعیین دقیق ویژگی‌های انسان معقول دشوار است (Parker, 1993, p 107).

رفتار فرد معقول، به عنوان شاخصه، با توجه به خطاهای انسانی تعدیل می‌شود؛ اما از نظر درجه، همیشه نمی‌توان پیش‌بینی کرد که آیا رفتار معینی معقول تلقی می‌شود یا خیر.

ارائه مفهومی این چنین انتزاعی، نمی‌تواند در قالب قوانین و دستورالعمل‌ها صورت پذیرد؛ زیرا اعمال آن در هر صنفی کاملاً شناور است؛ مثلاً اگر قضیه مورد اختلاف درباره مسئولیت ناشی از عمل جراحی باشد، رفتار پزشک معالج با پزشکی معقول در همان تخصص سنجیده می‌شود و دیگر، استاندارد مرد یا زن معقول بدون قابلیت پیش‌گفته ملاک نیست. مهم این است که عینیت این معیار نباید موجب شود تا به ویژگی‌های اختصاصی زیان‌رساننده

یا در مقابل، زیان دیده توجه نشود، به نوعی که عواملی مانند سن، جنسیت، وضعیت مالی که به شکل مستقیم در به بار آمدن زیان نقش اساسی دارند، نادیده انگاشته شوند. نگاهی به چگونگی اعمال معیار انسان معقول درباره زنان در بستر زمان، می تواند مسیر مناسبی جهت مطالعه این امر در حقوق کامن لا باشد. در ابتدا خوانش انسان معقول در مسئولیت مدنی به صورت مرد معقول^۱ صورت می پذیرفت؛ زیرا جایگاه حقوقی زنان به قدری ناچیز می نمود که همه چیز بر دیدگاه ها و تجربیات مردانه استوار می شد؛ مثلاً اگر بخواهیم به دعوی اوقان علیه منلو^۲ که عمدتاً در کامن لا آن را محل ابداع معیار انسان معقول می پندارند، بنگریم خواهیم دید که به صراحت از عبارت مرد معقول برای شاخصه تقصیر استفاده شده است.^۳ مطالعات تاریخی نشان می دهد که در ۱۸۳۷ م، هیچ زنی در کل کشورهای تابع نظام حقوقی کامن لا، واجد شرایط رأی دادن نبوده است؛^۴ زیرا زنان را دارای صلاحیت کامل قانونی نمی دانستند و چیزی کمتر از یک مرد بالغ به حساب می آوردند.

از منظری دیگر، فعالیت های اقتصادی نیز که به نوعی حوزه نفوذ و اعمال بسیار حقوق مسئولیت مدنی به حساب می آمد، محلی بود که زنان در آن مشارکتی بسیار ناچیز داشتند؛ بنابراین اغلب شایسته حمایت قانونی تلقی نمی شدند و همواره شاخصه اندازه گیری معیار مرد معقول به حساب می آمد.

به هر تقدیر این مردانگی کلیشه ای در فعالیت ها و موقعیت های جامعه آن روز که اکثراً مردانه بودند، نامناسب به نظر نمی رسید؛ پس منطق قضات که مبتنی بر استاندارد مرد معقول قوام یافته بود، با استفاده از هنجارهای مردانه برای سنجش رفتار مردان منطقی مقرون به صحت تلقی می شد، بدون اینکه تلاشی برای گنجاندن دیدگاه یک زن براساس تجربیات متفاوت او انجام شود؛ بنابراین، زنان از نظر مسئولیت در برابر استاندارد که هرگز نمی توانستند به آن دست یابند، ارزیابی می شدند؛ زیرا برای معقول بودن، رفتار زن باید طوری می بود که مردی معمولی رفتار

1. Reasonable Man.

2. Vaughan v Menlove (1837) 132 ER 490.

3. <https://law.justia.com/cases/foreign/united-kingdom/132-eng-rep-490-1837.html>

4. <https://www.britannica.com/topic/woman-suffrage>

می‌کرد. زدودن نگاه جنسیتی از کلمات و عبارات حقوقی و قانونی در قانون تفسیر اعمال مصوب^۱ ۱۹۲۴ نیوزیلند وجه دیگری به خود گرفت؛ به نحوی که در ابتدا ماده ۱۶۴ خود به صراحت کلمات مؤید جنسیت مذکر را به جنسیت مؤنث نیز متسری کرد.^۲ به هر تقدیر از دیرباز، تحذب مردانگی در قانون موضوع محافل حقوقی با رویکرد دفاع از حقوق زنان بوده است. الیزابت هندلی^۳ در این خصوص معتقد است: «عده‌ای صریحاً در خدمت مردانه کردن قانون‌اند؛ زیرا می‌خواهند هنجارهای مردانه را در آن جای دهند. وقتی قاضی مرد باشد، بسیار محتمل است که ذهنیت او برای مقایسه یک مرد معقول باشد. او در هر رویداد مردانگی را حالت استاندارد در نظر می‌گیرد و زنانگی برای او انحراف محسوب می‌شود. گاهی اوقات زنان با استانداردهای مردانه قضاوت می‌شوند، البته گاهی هم نمی‌توانند به همان استانداردهای مردانه استناد کنند؛ زیرا از نظر دادگاه آن استانداردها مردانه به حساب می‌آیند» (Handley, 1996, p 58).

میو موران^۴ نیز که نویسنده کتابی جامع درباره معیار انسان معقول است، در این باره می‌نویسد: «پسران در اغلب موقعیت‌های خطرناک قابل پیش‌بینی تیره شدند، و این براثت بر این اساس بود که تسلیم پسران در مقابل وسوسه و هیجان انجام کار خطرناک، معقولانه تلقی می‌شد؛ اما در آن‌سو، دختران در قضایایی که بسیار کمتر از قضایای پسران مخرب و خطرناک بود، رفتارشان غیرمعقول شناسایی شد؛ در نتیجه موجبات مسئولیت برای آنان فراهم آمد؛ زیرا از نظر دادگاه تعمداً و بدون تحریک معقولانه، به آن اعمال مخرب مبادرت ورزیدند» (Moran, 2003, p 101).

کسی که در پرونده شرکت گلاسکو علیه مویر^۵ با عبارت: «فارغ از ترس (دلهره) و دربردارنده اعتماد به نفس بیش از حد باشد»^۶ زنی معقول معرفی شد، ذهن حقوقدانان را به

1. Acts Interpretation Act 1924
2. «Words importing the masculine gender include females...»
3. Elizabeth Handley
4. Mayo Moran
5. Glasgow Corporation v. Muir (1943)
6. free both from over-apprehension and from over- confidence

سمت لزوم توجه به زنانگی در پرونده‌های مرتبط سوق داد. چنین نگاهی موجب شد به عنوان نخستین گام جهت زنانه کردن ضابطه انسان معقول، دادگاه‌ها و قانونگذاران شروع به توسعه استاندارد «زن معقول»^۱ جهت معیاری برای تصمیم‌گیری پیرامون محاکمات آزار جنسی^۲ کنند. این استاندارد بر فرضیات «واگرایی گسترده»^۳ بین ادراک مردان و زنان در هنگام مشاهده «رفتارهای اجتماعی جنسی»^۴ استوار است که ممکن است آزاردهنده تلقی شود.

به نظر می‌رسد، در کشورهای تحت نفوذ کامن‌لا، جنبش‌های زنان، به‌کارگیری عملی معیار «زن معقول» را بیش‌ازپیش توجیه کرد. این جنبش‌ها نشانگر واکنشی به رویکرد فلسفی حقوق‌دانان امروزی است که معمولاً قانون را ابزاری می‌دانند که می‌تواند به ازبین‌بردن جنسیت‌زدگی جامعه کمک (Gary, 1995, p 129). هدف این دست تحرکات از منظر حقوقی، در کنار مسائلی همچون حقوق شهروندی، برابری و حریم خصوصی، به سمت مشروعیت‌زدایی از دیدگاه‌های مردانه معقولیت و دستیابی به برابری در درک معقولیت معطوف شده است^۵ (Francis, 2009, no pagination) که تأثیر آن را در آراء قضایی به شکل موردی خواهیم دید.

به عقیده دانش‌پژوهان این عرصه، لازم است دو گزاره اصلی مرد (انسان) و معقول را که سازنده معیار مورد بحث است، نقد کرد:

۱. فرض مردی در جایگاه معیار، با لحاظ منطق ذاتی او، موجب می‌شود تا زنان به‌همراه تلقیات منطقی‌شان، بازیگرانی معقول در نظر گرفته نشوند.

۲. معقولیت، امروزه جنسیتی در نظر انگاشته می‌شود و جدای از احساسات و اخلاق بدان نگریسته می‌شود؛ زیرا عقلانیت صرف را مختص مردان می‌دانند، درحالی‌که نگاه عقلانی زنان را همواره در کنار احساسات و اخلاق می‌پندارند (Cahn, 1992, p 1405). البته شاهد نقدهایی

-
1. Reasonable woman(RWS)
 2. Sexual harassment trials
 3. Wide divergence
 4. Social-sexual behavior
 5. <https://plato.stanford.edu/entries/feminism-law/>

به نگاه مزبور نیز هستیم (Cahn, 1992, p 1411-1415).

۱-۲. تبیین نگرش قضایی کامن لا

از منظر قضایی می‌توان به آراء قضایی مختلفی در این خصوص اشاره کرد که برحسب موضوع خود، با استناد به نگرش‌های زنانه ذیل قضایای مرتبط صادر گردیده‌اند، که در ادامه به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

۱-۲-۱. قضیهٔ مریتر علیه وینسن

یکی از اقدامات صریح قضایی در استناد به معیار زن معقول، ذیل پروندهٔ بانک مریتر علیه وینسن در ۱۹۸۶ م^۱ صورت گرفت. این پرونده که موضوعاً ذیل حقوق کار^۲ همچنین، مسئولیت جزایی و مدنی طبقه بندی می‌شود، اجماً بدین شرح است: «در ۱۹۷۴ م، در سن ۱۹ سالگی، مچل وینسن^۳ (زنی سیاه‌پوست) کارآموز شعبهٔ شمال شرقی انجمن پس‌انداز و وام فدرال کپیتال سیتی در واشنگتن دی سی^۴ شد که پس از چندی به بانک پس‌انداز مریتر تغییر نام داد. وینسن گزارش داد که در مه ۱۹۷۵، سرپرست او، سیدنی ال. تیلور، شروع به آزار جنسی مکرر طی سه سال آن هم در هنگام حضور او در محل کار کرد. در نوامبر ۱۹۷۸، وینسن از شغل خود در بانک پس‌انداز مریتر اخراج شد. تیلور در این باره توضیح داد که به دلیل استفادهٔ بی‌رویهٔ وینسن از مرخصی استعلاجی، این اخراج صورت پذیرفته است. در نتیجهٔ اخراج او نخستین طرح دعوای مدنی وینسن علیه سیدنی ال. تیلور و انجمن پس‌انداز و وام فدرال پایتخت، در سپتامبر ۱۹۷۸ صورت گرفت. وینسن در دعوای اقامه‌شدهٔ خود بیان کرد که تیلور او را مجبور به برقراری رابطهٔ جنسی در محل کار می‌کرده است که موجب چهل یا پنجاه‌بار آمیزش جنسی با تیلور شده است. افزون‌براین، او شهادت داد که تیلور او را در ملاءعام نیز لمس کرده، و چندین بار به‌زور به او تجاوز کرده است. او استدلال کرد که چنین آزارواذیتی باعث ایجاد

1. Meritor Savings Bank v. Vinson, 477 U.S. 57 (1986)

2. Labor law

3. Mechelle Vinson

4. The northeast branch of Capitol City Federal Savings and Loan Association in Washington D.C.

«محیط کاری متخاصم (ناامن)» و نوعی تبعیض غیرقانونی منصوص ذیل بخش هفتم حقوق مدنی ۱۹۶۴ آمریکا است. وینسن از طرح این دعوا، به دنبال مجازات همراه با خسارات جبرانی و تنبیهی علیه تیلور و بانک بود.

تیلور این اتهامات را به طور کامل رد کرد و استدلال کرد که اتهامات وینسن به دلیل اخراج از محیط کار است. بانک نیز این اتهامات را رد کرد و به طور خاص اذعان کرد که مقامات بانک از رفتار تیلور بی اطلاع بودند و اگر وی همان طور که وینسن ادعا می کرد عمل کرده، به میل خود این کار را انجام داده است.

بدون در نظر گرفتن شهادت های افراد مخالف، پیرامون ادعای وینسن و تیلور، دادگاه منطقه فدرال^۱ اعلام کرد که وینسن قربانی آزار جنسی نبوده است؛ زیرا رابطه جنسی، اگر وجود داشته، داوطلبانه بوده است. دادگاه همچنین به موضوع مسئولیت رسیدگی کرد و دریافت که بانک مسئولیتی ندارد؛ زیرا وینسن نتوانسته بود مقامات بانک را از تخلفات ادعایی مطلع کند. وینسن از رأی فوق تقاضای تجدیدنظر کرد؛ از این رو پرونده برای ادامه رسیدگی به دادگاه استیناف ناحیه^۲ کلمبیا^۲ فرستاده شد. دادگاه استیناف به نفع وینسن رأی را تغییر داد و این گونه اظهار نظر کرد که: اگر تیلور تحمل آزار و اذیت جنسی وینسن را شرط استخدام خود قرار دهد، آن رابطه جنسی دیگر ماهیت داوطلبانه ندارد. دادگاه همچنین تشخیص داد که ذیل بخش هفتم قانون مدنی، دو دسته از آزار و اذیت جنسی شناسایی شده است:

الف - آزار و اذیتی که تخصیص مزایای شغلی به آن مشروط می شود.^۳

ب - آزار و اذیتی که هر چند بر منافع اقتصادی تأثیر نمی گذارد، محیط کاری خصمانه یا

توهین آمیزی ایجاد می کند.^۴

افزون بر این، بنابه رأی دادگاه، بانک در قبال آزار و اذیت جنسی ناشی از اقدامات یکی از مدیران زیر مجموعه خود، صرف نظر از اینکه مقامات مافوق از این آزار و اذیت اطلاع داشتند یا

1. The federal district court
2. The District of Columbia Circuit
3. Quid pro quo (Latin)
4. non quid pro quo (Latin)

نه، «مطلقاً مسئول» است. در ۲۵ مارس ۱۹۸۶، این پرونده با شکایت بانک در دیوان عالی کشور مطرح شد. به عقیده اکثریت، که قاضی ویلیام رنکوئیست^۱ آن را بیان کرد: همانند دادگاه استیناف صرف ایجاد محیط خصمانه، آزار و اذیت جنسی محسوب می‌شود. جهت تبیین ضابطه کلی درباره تعیین اینکه آیا رفتار به منزله آزار جنسی است یا نه، دیوان عالی خطر نشان کرد که مهم‌ترین معیار این است که شاکی باید در معرض تحرکات جنسی ناخواسته قرار گرفته باشد. دیوان اضافه کرد: معیار صحیح داوطلبانه بودن مشارکت شاکی نیست، بلکه معیار درست ناخواسته بودن آن از سوی شاکی است. به همین منظور قضاوت متقاعد شدند که دادگاه منطقه‌ای در لحاظ کردن شهادت شهود درباره لباس و گفتار تحریک‌آمیز جنسی وینسن در صدور رأی به خطا نرفته است؛ زیرا چنین شواهدی می‌تواند در ارزیابی اینکه آیا او تحرکات جنسی را خوشایند یا نامطلوب می‌داند و بدان با لباس و گفتار تحریک‌آمیز خویش دامن می‌زند، مفید باشد. دیوان عالی همچنین اشاره کرد که آزار و اذیت باید بر اساس جنسیت باشد؛ از این رو معیار «زن معقول» را به شکلی تلویحی برای نخستین بار مبنای اندازه‌گیری خویش به حساب آورد، تا همان‌گونه که پیش‌تر عنوان شد خصمانه بودن محیط کار و ناخواسته بودن آمیزش جنسی را با آن معیار بسنجد.

دیوان در رأی فوق، استاندارد «زن معقول» را با محوریت «جنسیت» جهت قضاوت درباره ادعاهای آزار جنسی بیان کرد؛ اما از ایجاد «قاعده قطعی درباره مسئولیت کارفرما» خودداری نمود. بدین ترتیب دیوان عالی این پرونده را برای رسیدگی بیشتر اعاده کرد. در نهایت با توافقی که مفاد آن منتشر نشد، این دعوا خارج از دادگاه حل و فصل شد.^۲

به دنبال ابراز عقیده دیوان عالی درباره پرونده مزبور و در نظر انگاشتن معیار «زن معقول»، تعداد گزارش‌های پیرامون آزارهای جنسی در محیط‌های مختلف به ویژه محیط‌های کار، روبه‌فرونی نهاد؛ به شکلی که از ۱۰ مورد ثبت‌شده کمیسیون فرصت‌های شغلی برابر^۳ در

1. Justice William Rehnquist
2. <https://supreme.justia.com/cases/federal/us/477/57/>
3. Equal Employment Opportunity Commission/EEOC

۱۹۸۵ م، به ۶۲۴ مورد در ۱۹۸۶ م افزایش یافت. این روند تصاعدی همین‌طور ادامه داشت، به‌نحوی که در ۱۹۹۰ م، به ۲۲۱۷ مورد و سپس در ۱۹۹۵ م، به ۴۶۲۶ مورد رسید (Cochran, 2004, p 202).

۲-۲-۱. قضیه الیسن علیه گری

پس از قضیه فوق، در ۱۹۹۱ م، در پرونده میان کری الیسن^۱ و استرلینگ گری^۲ با محوریت آزار و تجاوز جنسی صراحتاً معیار «زن معقول» در رأی دادگاه استیناف قید شد.^۳ این قضیه بدین شرح است: کری الیسن، کارمند اداره خدمات درآمد داخلی (زیرمجموعه وزارت خزانه‌داری آمریکا) در سن متو^۴ کالیفرنیا، مشغول به کار بود. در طول آموزش اولیه خود در ۱۹۸۴ م، با استرلینگ گری، کارآموز دیگری آشنا شد. بنابر ادعای الیسن در ژوئن ۱۹۸۶ م، پس از صرف غذا، گری شروع به آزار او با سؤالات غیرضروری و غیرمرتبط کرد و به شکل غیرمتعارفی به میز کاری الیسن نزدیک شد. در ۲۲ اکتبر ۱۹۸۶ یادداشتی به دست الیسن رسید که مبین علاقه گری به او بود.

الیسن بعداً یادداشت را به بانی میلر^۵ ناظر بخش نشان داد. میلر پس از مشاهده آن گفت: این آزار جنسی است؛ اما الیسن از میلر خواست که کاری در این باره انجام ندهد. او سعی داشت خودش آن را مدیریت کند. الیسن از یکی از همکاران مرد خواست تا با گری صحبت کند و به او بگوید که به او علاقه‌ای ندارد و او را تنها بگذارد.

الیسن در روزهای بعد به مدت چهار هفته برای آموزش ضمن خدمت به سنت لوئیس^۶ فرستاده شد. گری برای او یک کارت و یک نامه سه صفحه‌ای تایپ شده ارسال کرد. این امر موجب شد که بلافاصله با میلر تماس بگیرد. او از میلر درخواست کرد که خودش یا گری را به جای دیگر منتقل کند.

1. Kerry Ellison
2. Sterling Gray
3. Ellison v. Brady, No. 89-15248
4. revenue agent for the Internal Revenue Service in San Mateo.
5. Bonnie Miller
6. St. Louis, Missouri

میلر سپس با سرپرست خود جو بنتن^۱ تماس گرفت و درباره مشکل به وجود آمده صحبت کرد. در همان روز بنتن طی جلسه مشاوره‌ای به گری هشدار داد که ایسن را تنها بگذارد. افزون بر آن، به درخواست بنتن، میلر اداره روابط کار^۲ را از وضعیت مطلع کرد. همچنین گری متعاقباً در ۲۴ نوامبر ۱۹۸۶ از سنت متیو^۳ به دفتر سانفرانسیسکو^۴ منتقل شد. ایسن در اواخر نوامبر از سنت لوئیس بازگشت.

گری پس از سه هفته اقامت در سانفرانسیسکو از طریق شکایت در اتحادیه برابری شغلی و اداره مرکزی درآمد داخلی (IRS) درخواست کرد تا به سنت متیو بازگردد. در ادامه شکایات به نفع گری حل و فصل شد و موافقت کردند که او به دفتر سنت متیو برگردد، مشروط بر اینکه چهار ماه دیگر را در سانفرانسیسکو بگذراند و تعهد کند که ایسن را آزار ندهد. در ۲۸ ژانویه ۱۹۸۷، ایسن برای نخستین بار با نامه میلر از این امر مطلع شد.

پس از دریافت نامه میلر، ایسن در ۳۰ ژانویه ۱۹۸۷، شکایتی رسمی مبنی بر آزارواذیت جنسی توسط گری در اداره درآمد داخلی مطرح کرد. مسئول رسیدگی کننده به درخواست ایسن در (IRS)، با عقیده میلر موافقت کرد که رفتار گری به منزله آزار جنسی است. با این حال، وزارت خزانه‌داری در تصمیم نهایی خود شکایت ایسن را رد کرد؛ زیرا معتقد بود این شکایت الگو یا عملی از آزار جنسی تحت پوشش مقررات (EEOC) نیست. پس از درخواست تجدیدنظر ایسن، (EEOC) تصمیم وزارت خزانه‌داری را به دلیل دیگری تأیید کرد؛ زیرا نتیجه‌گیری کرد که آژانس اقدامات کافی برای جلوگیری از تکرار رفتار گری انجام داده است؛ بنابراین ایسن در سپتامبر ۱۹۸۷، در دادگاه منطقه فدرال طرح شکایت کرد، دادگاه مانند محاکم دولتی (اداری) ابراز عقیده کرد و این موضوع را بی‌اهمیت خواند. سرانجام ایسن در دادگاه استیناف حوزه نهم ایالات متحده آمریکا^۵ مستقر در سانفرانسیسکو درخواست تجدیدنظر کرد.

1. Joe Benton
2. Labor relations department
3. Saint Matthew
4. San Francisco
5. United States Court of Appeals for the Ninth Circuit (9th Circuit)

در پنجم فوریه ۱۹۹۱، دادگاه استیناف با استفاده صریح از معیار زن معقول جهت تأیید ادعای الیسن بدین شکل استدلال کرد:

ما متوجه هستیم که طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها، مختص زنان به عنوان یک قشر وجود دارد. همچنین معتقدیم که بسیاری از زنان نگرانی‌های مشترکی دارند که مردان لزوماً در آن سهیم نیستند؛ برای مثال، به دلیل اینکه زنان به‌طور چشمگیری قربانی تجاوز جنسی می‌شوند، در این باره بیش از مردان نگرانی دارند. درک‌پذیر است زنانی که قربانی اشکال خفیف آزار جنسی هستند نگران باشند که آیا رفتار آزاردهنده صرفاً مقدمه‌ای برای تجاوز جنسی خشونت‌آمیز است یا خیر. ما نمی‌توانیم چنین رفتارهای مقدماتی را بی‌اهمیت بپنداریم و در این رابطه بگوییم: واکنش الیسن خاص یا بیش‌ازحد حساس بود. بر همین اساس معتقدیم زن معقول می‌توانست واکنش مشابهی داشته باشد.

دادگاه استیناف سپس به برخی نارسایی‌های احتمالی در واکنش کارفرما به رفتار گری اشاره کرد: الف - کارفرما نشان نداده بود که گری در صورت ادامه رفتار، مجازات خواهد شد.

ب - کارفرما گری را از منظر قانونی تنبیه نکرده بود (مشاوره و انتقال موقت اقدامات انضباطی محسوب نمی‌شوند).

ج - کارفرما نباید به گری اجازه می‌داد به دفتر سنت‌متئو بازگردد؛ زیرا بنابر شواهد، صرف حضور او به ایجاد محیط خصمانه جنسی منجر می‌شد.

د - موافقت با انتقال الیسن به سانفرانسیسکو تصمیم مناسبی از سوی کارفرما نبود؛ زیرا تصمیمات قضایی یا اداری نباید عواقب منفی برای قربانی داشته باشد.^{۲۱} آنچه به دست آمد این است که برخلاف ادعای پاتریک هربرت^۳ در پرونده ساختگی

1. <https://law.justia.com/cases/federal/appellate-courts/F2/924/872/224242/>

2. See: Harris v. Forklift Systems <https://case-law.vlex.com/vid/harris-v-forklift-systems-893325281>

3. Sir Alan Patrick Herbert .

«Fardell v. Potts» در کتاب طنز «Uncommon Law» که معتقد بود: «زن معقول وجود خارجی ندارد»، این معیار در حقوق کامن‌لا در پرونده‌های مبتنی بر آزار جنسی مطرح، و پذیرفته شد، و رفته‌رفته نیز به دیگر موضوعات با محوریت زنان گسترش یافت.^۱

۲. اعمال معیار انسان معقول و متعارف در خصوص کودکان

در حقوق کامن‌لا به این امر ذیل دکترین «سال‌های حساس»^۲ رسیدگی می‌شود. این نظریه که در ۱۸۷۳ م و در پی تلاش‌های کارولین نورتون^۳ دربارهٔ حضانت کودکان مطرح شد، مبین یک فرض قضایی است که در پرونده‌های طلاق برای اعطای حضانت فرزند خردسال به مادر بدان عمل می‌شود.^۴ علت منصوص در فرض پیش‌گفته، که همانا حساسیت سنی کودک است، موجب شد تا دامنهٔ آن گسترش یابد و به موضوعاتی غیر از حقوق خانواده تسری پیدا کند که یکی از ابواب متسری آن، مسئولیت مدنی کودکان و تبیین قاعدهٔ هفت‌ساله‌ها^۵ است. به موجب این قاعده در کامن‌لا کودکان زیر هفت‌سال را دربارهٔ سهل‌انگاری موجب مسئولیت، مطلقاً مسئول نمی‌دانند و برای نوجوانان بین هفت تا چهارده‌سال هم این حمایت را متسری می‌دانند؛ ولی فرض نهفته در آن را نقض‌پذیر می‌شمارند. قاعدهٔ فوق در تعیین قابلیت برای دادن رضایت آگاهانه برای شرکت در کارآزمایی‌های بالینی^۶ نیز استفاده می‌شود. در دعوی کاردول علیه بچتول^۷ استناد به قاعده فرارو، مشهود است.^۸ همان‌گونه که تقریر کردیم، طبق این استاندارد، کودک زیر هفت‌سال ناتوان از سهل‌انگاری فرض می‌شود. فرض بر این است که کودک بین هفت تا چهارده‌سالگی ناتوان از سهل‌انگاری است، اما این فرض ممکن است با نشان‌دادن مهارت، ظرفیت یا درک کودک مدنظر از فعالیت‌هایی که انجام می‌دهد، نقض شود؛ در نتیجه

1. Cahn. (1992). The Reasonable Woman Standard in Theory and in Practice. pp1398-1446.

2. Tender years

3. Caroline Norton

4. <https://www.encyclopedia.com/law/encyclopedias-almanacs-transcripts-and-maps/tender-years-doctrine>

5. Rule of Sevens

6. Clinical Trials

7. Cardwell v. Bechtol - 724 S.W.2d 739 (Tenn. 1987)

8. <https://www.lexisnexis.com/community/casebrief/p/casebrief-cardwell-v-bechtol>

طفل بالای چهارده سال مستعد سهل انگاری و بی توجهی فرض می‌شود. در موارد خاص، والدین کودک مقصر ممکن است هدف قرار گیرند؛ زیرا آنان احتمالاً پیش‌تر بیمه‌ای خریداری کرده‌اند که به وسیله آن بتوان خسارات مبتنی بر مدعای خواهان را تحت پوشش قرارداد، چه از باب رابطه صرف ابوت و بنوت و چه از منظر نقض وظیفه مراقبت.^۱ چگونگی اعمال معیار انسان معقول در باب مسئولیت مدنی کودکان در کامن‌لا از دیرباز تاکنون محل مباحثه در آثار قلمی مرتبط است. در این میان از لحاظ نظری می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد.

سر جان ویلیام سالموند^۲ می‌گوید:

به نظر می‌رسد برای اینکه کودکی را مسئول سهل انگاری قرار دهیم، باید ثابت شود که او میزان مراقبتی را که معقولانه از کودکی در آن سن انتظار می‌رود نشان نداده است. این کافی نیست که اگر یک فرد بالغ (در شرایط یکسان به شیوه‌ای عمل کند که خسارتی به بار نیاید موجب شناسایی سهل انگاری کودک شود). به‌طور کلی به نظر می‌رسد اصل این است که؛ صغیری که قادر به انجام رفتاری مقصرانه نمی‌باشد همچنین؛ نمی‌تواند عواقب احتمالی رفتار خود را پیش‌بینی نماید، در مواردی که تقصیر برای مسئولیت ضروری است از مسئولیت معاف می‌شود (Salmond, 1961, p 77-78).

پروفسور فلمینگ^۳ نیز معتقد است:

تردیدی وجود ندارد که از یک کودک، چه به‌عنوان خواهان دعاوی مسئولیت مدنی چه به‌عنوان خواننده، تنها انتظار می‌رود که با استانداردهای مناسب برای کودکان هم‌سن خود از باب هوش و تجربه مطابقت داشته باشد. اگر نتواند ماهیت و پیامدهای احتمالی اعمال خود را درک کند، به‌هیچ‌وجه سهل انگاری به او نسبت داده نمی‌شود؛ اما با درک خطر، باید قضاوت و

1. <https://www.butler.legal/the-rule-of-sevens-evaluating-claims-involving-a-child/>
 2. Sir John William Salmond
 3. John G Fleming

رفتار مناسب برای کودکی با ویژگی‌های مشابه از خود نشان دهد. به موجب تعهد، والدین و مسئولان مدرسه، موظف به اعمال مراقبت‌های معقول جهت نظارت بر کودکان تحت کنترل خود هستند. افزون‌براین، خردسالی که درگیر فعالیت‌های خطرناک بزرگسالان، مانند رانندگی با ماشین یا استفاده از تجهیزات صنعتی است، باید با استاندارد انسان بالغ منطقی محتاط مطابقت داشته باشد؛ زیرا در این باره باید، استانداردهای عینی در نظر گرفته شوند (Fleming, 1965, p 117-118).

آنچه اهمیت دارد این است که صرفاً سن نمی‌تواند عامل معاف‌کننده تلقی شود، بلکه به‌نوبه‌خود فقط نوعی اماره محسوب می‌شود و آنچه مهم است ظرفیت وجودی کودک در تشخیص همه جانبه خطر و امکان ورود زیان به غیر است. ظرفیت که شامل سن، هوش، قدرت تمیز، جنسیت و عوامل سیال دیگری می‌باشد در آراء قضایی مشابه به تصریح یا تلویح معیار اندازه‌گیری به حساب آمده است.^۱ بنابراین باوجود اینکه با ابداع معیار کودک معقول به دنبال تبیین شاخصه‌ای جهت شناسایی تقصیر هستیم، لکن همواره معیار فردی نیز اهمیت فراوانی دارد. در این میان، بیشترین فراوانی از ترکیب، سن، هوش و تجربه به چشم می‌خورد. اگر کودکی دارای هوش و تجربه‌ای افزون‌تر از همسالان خود باشد لازم است مراقبتی بیشتر از خود به نمایش گذارد. در قضیه‌ای مشابه که دادگاه دلاور^۲ بدان رسیدگی می‌کرد، به این امر اذعان شد.^۳

دادگاهی در آرکانزاس^۴ نیز ضمن رسیدگی به پرونده‌ای درباره‌ی موضوع مسئولیت مدنی کودکان بدین نکته اشاره کرد که اگر برای دادرسی و هیئت منصفه محرز شود واردکننده‌ی زیان دارای هوش و تجربه‌ای (که بدان‌های مجموعاً ظرفیت اطلاق می‌شود) کمتر از دیگر همسالان

1. Berdos v. Tremont & S. Mills (1911)/Fink v. Kansas (1912)/Herrington v. Mayor & Council of Macon (1906)

2. Delaware

3. Linthicum v. Truitt

4. Arkansas

خود است، به نحوی که موارد پیش گفته موجب ورود زیان یا تسهیل کننده آن بوده‌اند، لازم است این مسئله را در نظر بگیرد.^۱

تمامی اینها موجب نمی‌شود که معیار عینی همچون کودک معقول کنار گذاشته شود، بلکه همواره عینیت و تمسک به استانداردی مشخص می‌تواند یک راه کوتاه و ساده جهت نیل به حقیقت باشد. چنان‌که دادگاه نیویورک کودک معقول را «کودکی محتاط در همان سن و سال واردکننده زیان» معرفی کرده است.^۲ (Shulman, 1923, p 623).

۲-۱. قضیه مک‌هیل علیه واتسون

یکی از معروف‌ترین قضایا در خصوص چگونگی اعمال نظریه «انسان معقول و متعارف» درباره کودکان، دعوای مک‌هیل علیه واتسون^۳ است (Moran, 2003, p 58). در این پرونده، خواهان سوزان مک‌هیل^۴ در حالی که در جمع دو دختر دیگر هم‌سن و سال خودش و بری واتسون^۵ بود که در آن زمان دوازده سال و دو ماه سن داشت، از ناحیه چشم راست آسیب جدی دید. در تعطیلات مدارس ژانویه ۱۹۵۷، سوزان و مادرش از استرالیا جنوبی^۶ برای بازدید از پورتلند در ویکتوریا^۷ به آنجا سفر کردند. بری و مادرش از نیو ساوت ولز^۸ نیز برای بازدید به آن شهر آمده بودند. سوزان و بری و دیگر همبازی‌هایشان که در همسایگی محل اقامت آن‌ها سکونت داشتند، در خیابان لایت هاوس^۹ پورتلند، یکدیگر را ملاقات کرده، و اواخر بعدازظهر روز بیست و یکم ژانویه به بازی کودکانه تگ^{۱۰} مشغول بودند. در جریان بازی بری یک قطعه میله گرد جوشکاری به اندازه شش اینچ را که انتهایش را بر روی صخره‌های ساحلی تیز کرده بود، از جیب خود بیرون آورد و پرتاب کرد. این شیء به چشم راست سوزان برخورد کرد و موجب

1. Verdon v. Crescent Auto

2. Ackerman v. Stacey

3. McHale v Watson: 7 Mar 1966

4. Susan McHale

5. Barry Watson

6. South Australia

7. Portland in Victoria

8. New South Wales

9. Lighthouse Street

10. Tag

از بین رفتن بینایی چشم او شد؛ در نتیجه سوزان اقامه دعوا نمود. قاضی ویندیر^۱ ابتدا به رد دعوی علیه والدین بری واتسون اقدام کرد. او قاعدهٔ کامن‌لا را بیان داشت که والدین در قبال تخلفات فرزند خود مسئولیتی ندارند؛ اما اگر والدین این عمل را تأیید کرده باشند، یا کودک را هدایت یا تشویق کرده باشند، والدین در مقام متخلفی مستقل، مسئول هستند. او همچنین به نکتهٔ بدیعی اشاره کرد که تا آن زمان به‌طور کامل در پرونده‌های مشابه، مورد بحث قرار نگرفته بود. او بیان داشت: «تربیت و کنترل صحیح طفل در هنگام تقسیم حضانت بر عهدهٔ پدر و مادر است؛ اما گمان نمی‌کنم یکی به دلیل فعل یا ترک فعلی که به قصور یا تقصیر دیگری برمی‌گردد، مسئول به حساب آید، مگر اینکه هرکدام از آن‌ها به نحوی در آن عمل شرکت کرده، یا موافق آن باشند. آن‌ها به دلیل اینکه پدر و مادر هستند، متخلفان مشترک محسوب نمی‌شوند».^۲

دو اختلاف یا ابهام در این خصوص وجود داشت:

الف - اختلاف نخست این بود که آیا بری آن شیء را به سمت سوزان پرت کرده است؟ آیا او عالم‌اً عامداً مبادرت به چنین عملی کرده، یا قاصر بوده است؟ سوزان و یکی از همبازی‌های دیگرشان شهادت دادند که بری این کار را کرده است. شهادت هیچ‌یک از دختران در این باره پذیرفته نشد. بری در این خصوص به قاضی گفت: «او شیء را به سمت تیرکی که روبه‌رویش بود، نشانه گرفته بود و می‌خواست آن را به سوی تیرک بیندازد. آن شیء از فولاد نرم ساخته شده بود. از نظر شکل هم دارت کامل محسوب نمی‌شد، اگرچه در شکوائیهٔ وکیل سوزان ادعا شده بود که آن شیء به صورت دارت کامل ساخته شده، و از سوی بری به سمت سوزان پرتاب شده بود. قاضی مدعی بری را از واقعه محتمل‌تر از دیگران دانست. قاضی مدعی بری را تجزیه و تحلیل کرد و به این نتیجه رسید که به احتمال زیاد شیء با قدرت به گوشه تیرکی که روبه‌روی بری بود، برخورد کرده، به سمت سوزان کمانه کرده، و به چشم او خورده است؛ اما وکیل سوزان مدعی شد که هیچ قرینه‌ای چنین برداشتی را از واقعه توجیه

1. Sir William John Victor Windeyer

2. [https://www.ato.gov.au/law/view/document?locid=%27JUD/*1966*HCA13%27 & PiT=99991231235958](https://www.ato.gov.au/law/view/document?locid=%27JUD/*1966*HCA13%27&PiT=99991231235958)

نمی‌کند، به علاوه بری چه به طور مستقیم شیء را به سمت سوزان پرت کرده باشد و چه غیرمستقیم و در جهت او، اصل اصابت مرمی به سوزان مسجل است. قاضی با استناد به پرونده استنلی علیه پاول^۱ این پرسش را مطرح ساخت که آیا اثبات قصد یا احراز تقصیر بر عهده مدعی است؟ یا اینکه نفی هر گونه قصور و تقصیر بر عهده مدعی علیه می باشد؟ و در مقام پاسخ تقریر کرد: «اثبات نفی رفتار عامدانه و سهل انگارانه بر عهده مدعی علیه است»^۲.

ب - اختلاف دوم بر سر این بود که آیا بری واتسون سهل انگاری کرده است یا نه؟ بری در دفاع از خویش بیان کرد: «این اتفاق، حادثه‌ای اجتناب‌ناپذیر بوده، و به دلیل سهل انگاری یا تقصیر از سوی او ایجاد نشده است». قاضی ویندیر پس از استماع دفاعیات طرفین قائل به عدم سهل انگاری بری شد؛ زیرا معتقد بود: «نمی‌توان بری واتسون را که در آن زمان صرفاً دوازده سال سن داشت، بر مبنای انسانی معقول و متعارف که عمدتاً مردی معقول است سنجید، بلکه لازم است معیار عینی پیش گفته را با خصوصیات مختلفی همچون سن و تجربه تطبیق داد، تا بتوان قضاوتی عادلانه را به نمایش گذاشت. درخصوص قضیه فرارو، معیار اندازه گیری کودکی همسن و سال بری واتسون و با همان هیجانات است».

سوزان از تصمیم فوق درخواست استیناف کرد؛ در نتیجه پرونده جهت تجدیدنظر به دادگاه استیناف ارجاع داده شد. قاضی استیناف پس از بررسی پرونده نظر ویندیر را تأیید کرد. به طور خلاصه نظر او بدین صورت است:

در این پرونده، با پسری دوازده سال و دو ماهه سروکار داریم. او طبق شواهد به اقتضای سن خود کودکانه بازی می‌کرد و همچون دیگر کودکان بزرگسالانه رفتار نمی‌کرد. فکر می‌کنم به درستی، قاضی محکمه نخستین، او و سوزان و دیگر همبازی‌هایش را بچه‌های کوچک خوانده است. نمی‌توان تحت گزاره‌ای مطلق، مطرح کرد که پسری دوازده ساله هرگز نمی‌تواند مسئول سهل انگاری خویش

1. Stanley v. Powell 03 Nov 1890 [1891] 1 QB 86. QBDNespolon v. Alford (1998).
2. McHale v Watson (Trespass to the Person-Negligence) [1966] MelbULawRw 7; (1966) 5(2) Melbourne University Law Review 243 <http://classic.austlii.edu.au/journals/MelbULawRw/1966/7.html>

باشد یا اینکه او همیشه مانند یک بزرگسال در مقابل فعل خویش مسئول است. رفتار بری درباره شیئی که پرتاب کرده است (قطعه‌ای از ضایعات بی‌مصرف)، نمادی از نگاه ساده و بی‌پیرایه دوران کودکی است. او این شیء را پس از استفاده از آن در اوایل روز برای خراش دادن جانوران سخت پوست دریایی که بر روی صخره‌های ساحل یافت می‌شدند، در جیب خود گذاشت. سپس آن را خارج از ساحل و در امتداد روز نیز همراه خود داشت تا اینکه این حادثه روی داد. اگر پدرمادر عاقل او فکر می‌کردند که بری، با آن به‌عنوان دارت، در جمع بچه‌های دیگر بازی می‌کند قطعاً آن شیء را از او می‌گرفتند. بری در حال حرکت از ساحل شیء را از جیب خود درآورد تا به سوزان و همراهانش که در حال بازی در پادوک با آنها ملاقات کرده است، نشان دهد تا بگوید که در ساحل چه کار می‌کند، ظاهراً به این افتخار می‌کرد که چگونه این قطعه از ضایعات را تغییر داده است. پس از پایان یافتن بازی «تگ»، تیر چوبی گوشه زمین بازی، برای او جذابیت یا وسوسه‌ای ایجاد کرد تا با شیء به‌عنوان دارت بازی کند. اگر در نخستین پرتاب به تیرک می‌چسبید، بی‌شک او به یک پرتاب راضی نمی‌شد. شواهد نشان نمی‌دهد که بری غیر از یک پسر عادی دوازده ساله بوده باشد. قاضی ویندیر عقیده داشت خواننده، که پسری دوازده ساله است، از پختگی ذهنی کافی برخوردار نبوده است تا پیش‌بینی کند که اگر تیر مستقیماً به تیرک برخورد نکند، ممکن است تیر از تیرک به سمت سوزان کمانه کند. به نظر من پرونده حاضر به نکته خوبی ختم شد: اینکه آیا درست بود که قاضی پرونده، سن بری را در بررسی اینکه آیا او پیش‌بینی می‌کرد یا باید پیش‌بینی می‌کرد که به اصطلاح دارت نمی‌چسبد، در نظر می‌گرفت یا خیر؟ من فکر می‌کنم هیچ دلیلی برای مخالفت با نتیجه‌گیری ویندیر در این سؤال وجود ندارد. البته شایسته ذکر است که صحت این تصمیم بستگی به شرایط خاص قضیه دارد و مبین اصلی کلی که بیان نماید: «پسر جوانی که

نمی‌توان او را بزرگسال شمرد، در هیچ شرایطی نمی‌تواند مقصرانه رفتار کند» نخواهد بود. در نتیجه، من درخواست تجدیدنظر را رد می‌کنم.^۱

۲-۲. قضیه نِسپولون علیه آلفورد

نمونه دیگر در این زمینه، دعوی نِسپولون علیه آلفورد و برارد و اسنایدر^۲ است. اسنایدر^۳ چهارده‌ساله، در خانه دوستش پائو^۴ یک بطری شراب خانگی نوشید و به شدت مست شد. در همان حال او و دوستانش به یک رستوران (فست فود) رفتند، جایی که اسنایدر به آلفورد و برارد^۵ که هر دو شانزده ساله بودند پیوست. افسر پلیسی پس از مشاهده عدم هوشیاری اسنایدر به دلیل مستی، به آلفورد و برارد گفت که اسنایدر را به خانه ببرند. در راه یک دوست دیگر به نام اسلوبدینیک^۶ به آن‌ها ملحق شد. آن‌ها اسنایدر را مقابل خانه‌اش پیاده کردند. استرود^۷ و همسرش که پشت خودروی آلفورد رانندگی می‌کردند، دیدند اسنایدر که مقابل خانه پیاده شده است، حال مناسبی ندارد. همین امر موجب شد تا آن‌ها پس از یک مایل رانندگی، بازگردند تا ببینند آیا اسنایدر به کمک نیاز دارد یا خیر؟ استرود که آن طرف خیابان بود، اسنایدر را صدا زد. اسنایدر از آن طرف خیابان شروع به راه رفتن کرد تا به استرود ملحق شود؛ اما در اواسط خیابان افتاد و با کامیونی که نِسپولون^۸ آن را می‌راند، برخورد کرد و کشته شد. نِسپولون در نتیجه این تصادف دچار اختلال استرس پس از سانحه شد. نِسپولون از آلفورد (و پدرش)، برارد، پائو (و والدینش)، اسلوبدینیک و اسنایدر برای غرامت طرح دعوا نمود.

دادگاه عمومی انتاریو معتقد بود خواندگان سهل‌انگاری نکرده‌اند. با این حال دادگاه آلفورد و برارد و اسنایدر را به جبران خسارت هر کدام به میزان یک‌سوم محکوم کرد؛ در نتیجه آنان

1. https://www.atg.gov.au/law/view/document?locid=%27JUD/*1966*HCA13%27&PiT=99991231235958

2. Nespolon v. Alford, 1998

3. Snider

4. Pavao

5. Alford and Berard

6. Slobodnick

7. Stroud

8. Nespolon

درخواست تجدیدنظر کردند.

قضات دادگاه استیناف انتاریو،^۱ درخواست تجدیدنظر را پذیرفتند و معتقد بودند که جراحات نسیلون ناشی از اعمال هیچ‌یک از سه پسر (آلفورد و برارد یا اسنایدر) یا مربوط به آنها نبوده است (بلکه امری کاملاً درونی و پیش‌بینی‌ناپذیر بوده است)؛ بر همین اساس دادگاه استیناف اعلام کرد که:

او حق مطالبه خسارت ناشی از شوک عصبی را ندارد؛ زیرا شوک وارد شده به‌طور منطقی پیش‌بینی‌پذیر نبود. منطقی (معقول) بودن رفتار باید با توجه به سن و تجربه پسران در نظر گرفته شود. هیچ دلیل خاصی برای توجیه انتساب زیان وارد شده به مدعی علیهم وجود ندارد.

۲-۳. قضیه سامر علیه آنتونیاک و شهرداری همیلتون

پرونده دیگر در این زمینه، دعوی دین سامر علیه لوبا آنتونیاک و لستر آنتونیاک و شهر (شهرداری) همیلتون^۲ است. حدود ساعت ۸:۳۰ صبح روز ۱۴ مه ۲۰۰۲، خواهان که تقریباً ۱۰ ساله بود، پیاده‌روی خود را به سمت مدرسه آغاز کرد. او لازم بود از چهار لاین ترافیکی در تقاطع خیابان کالج عبور کند؛ اما فراموش کرد پیش از عبور از خیابان به هر دو طرف نگاه کند. هنگامی که وی وارد نخستین لاین ترافیک شد، با یکی از خودروها برخورد کرد. پیش از این شهرداری متعهد شده بود که بین ساعت ۸:۲۰ تا ۸:۴۰ صبح روزهای مدرسه، نگهبانی را برای محافظت از این گذرگاه بگمارد؛ در نتیجه والدین دین اقامه دعوا کردند. محاکمه بر دو موضوع متمرکز شد:

۱. آیا تصادف در مدت زمانی رخ داده است که نگهبان گذرگاه باید در محل حضور می‌داشت؟

۲. آیا خواهان خود سهل‌انگاری کرده است یا خیر؟

-
1. Brooke, McKinlay and Abella, JJ.A.
 2. Luba Antoniak, Lester Antoniak and City of Hamilton
 3. Saumur v. Antoniak, 2016 ONCA 851

قاضی رسیدگی‌کننده دریافت که اگرچه شواهد متناقضی درباره زمان وقوع تصادف وجود دارد، اما اکثریت شواهد حاکی از آن است که خواهان پیش از ساعت ۸:۴۰ صبح زمانی که نگهبان معبر باید حضور می‌داشت، در گذرگاه ناامن فوق حاضر بوده، و تصادف روی داده است. قاضی پرونده همچنین تأکید کرد که نگهبان گذرگاه موظف است در صورت مشاهده کودک، حتی بعد از ساعت ۸:۴۰ صبح در محل بماند.

درباره سؤال دوم، دادرس بیان داشت: استاندارد مناسب مراقبت از کودکان، مراقبتی است که از کودکانی با سن و هوش و تجربه مدعی یا مدعی علیه انتظار می‌رود. شهر (شهرداری) بر مبنای تقصیر مشترک که به تقسیم مسئولیت منجر می‌شود و با بیان استدلالات زیر درخواست تجدیدنظر کرد:

الف - خواهان پسری با هوش متوسط بود.

ب - چند ماه از شروع مدرسه گذشته بود و در این مدت به او آموزش داده شده بود که پیش از عبور از خیابان به هر دو طرف نگاه کند و به هشدارهای نگهبان گذرگاه توجه کند.

ج - اگر پیش از عبور به یاد داشت که به چپ نگاه کند، تصادف روی نمی‌داد.^۱

دادگاه استیناف درخواست شهردار را نپذیرفت و یافته‌های قاضی پرونده در مرحله نخستین را ابرام کرد؛ از جمله اینکه خواهان «تجربه‌ای در عبور از یک بزرگراه پرتردد چهار خطی بدون نظارت» نداشت. دادگاه تجدیدنظر موافقت کرد که اگرچه او قبلاً از تقاطع و محل‌های مشابه عبور کرده است، اما این بدان معنا نیست که وی در عبور از خیابان‌های شلوغ تجربه داشته و می‌توانسته همچون انسان بالغ رفتار کند.

دادگاه استیناف به این واقعیت روانی در کودکان اشاره کرد که: کودکان وقتی حواسشان پرت می‌شود یا گیج می‌شوند، به شدت فراموش‌کار می‌شوند حتی بدیهیات را به یاد نمی‌آورند. فراموش‌کاری فی‌نفسه سهل‌انگاری به‌شمار نمی‌رود. سرانجام دادگاه پذیرفت که کودکان توان ایستادن در مقابل معیار انسان معقول و متعارف را که قضاوتی بزرگسالانه است، ندارند؛ بلکه

1. <https://canliiconnects.org/en/commentaries/44064>

معیار صحیح در ارزیابی رفتار آنان جهت شناسایی قصور و تقصیر صرفاً می‌تواند کودک معقول و متعارف باشد و اگر بخواهیم انسان معقول و متعارف را معیار ارزیابی به حساب آوریم، غالباً کودکان مقصر جلوه خواهند کرد.^۱

۴-۲. قضیه دونالد کروکت علیه شورای آموزشی شهرستان سامنر

در این دعوا^۲ خواهان که در مدرسه‌ای تابستانی شرکت کرده بود، یک‌روز پیش از آسیب دیدگی، شخصی پنهانی و عامدانه باعث جاری شدن سیل در حمام پسران شده بود. از آنجاکه هیچ‌یک از شرکت‌کنندگان اعتراف نمی‌کرد که چه کسی این عمل را مرتکب شده است، دو مربی از همه پسران کلاس هشتم خواستند به تمیز کردن حمام کمک کنند و زباله‌ها را از روی بلیچرها (جایگاه) جمع کنند. به گفته دونالد، او حمام را تمیز کرد؛ سپس از وی خواسته شد در تمیز کردن بلیچرها نیز کمک کند. مربی ناظر ادعا کرد پس از تمیز کردن حمام از دونالد خواسته نشد تا به تمیز کردن بلیچرها بپردازد. دونالد برای تمیز کردن آن‌ها، به جای استفاده از پلکان تعیین شده روی بلیچرها، از صندلی‌های بلیچر به عنوان پله استفاده کرد. او اظهار داشت که مربی هنگام سقوط در سالن حاضر نبود. مربی توضیح می‌دهد که چند دقیقه برای انجام کاری از دونالد و دیگران فاصله گرفت؛ اما در زمان وقوع اتفاق به ورزشگاه بازگشته بود.^۳

والدین دونالد علیه شورای آموزشی سامنر اقامه دعوا کردند. در طی محاکمه، خواهان ابراز کرد: از کودکی می‌دانست که قرار نیست از صندلی‌های بلیچر به عنوان پله استفاده کند و این استفاده می‌تواند باعث آسیب شود. او همچنین بیان کرد: در زمان حادثه ذهنش درگیر بود و به ایمنی کار توجهی نداشت. دو مربی نیز تأکید کردند: بارها به دانش‌آموزان گفته بودند که از صندلی‌ها به عنوان پله استفاده نکنند، بلکه از پله‌های تعیین شده استفاده کنند که روی آن‌ها مواد ضد لغزش وجود دارد. در ادامه دو مربی دونالد را فردی متعادل و خوب توصیف کردند.

1. <https://www.ontariocourts.ca/decisions/2016/2016ONCA0851.htm>

2. Donald Crockett, et al. v. Sumner County Board of Education 2016.

3. <https://www.dayontorts.com/tennessees-rule-sevens-applied-dismiss-case.html>

در پایان دادرسی، قاضی حکم داد که سهل‌انگاری شخص خواهان تنها علت سقوط او بوده است. اما؛ وی به حکم نخستین در دادگاه استیناف اعتراض نمود؛ لکن حکم فوق پس از رسیدگی در دادگاه مزبور نیز تأیید شد. دادگاه استیناف توضیح داد که دادگاه‌های تنسی هنگام بررسی قصور و تقصیر احتمالی یک کودک از قانون هفت‌ساله‌ها استفاده می‌کنند که بنابراین «کودک زیر هفت‌سال قابلیت سهل‌انگاری ندارد...»^۱. «برای کودک بین هفت تا چهارده سال فرضی ابطال‌پذیر وجود دارد... همچنین فرضی ابطال‌پذیر جهت شناسایی اهلیت کودک از چهارده سالگی تا سن بلوغ نیز وجود دارد. دادگاه خاطر نشان کرد که هنگام تعیین اینکه آیا کودکی سهل‌انگاری کرده است، دادگاه باید سن، توانایی، تجربه، تحصیلات، آموزش، و درجه بلوغ کودک و همچنین کل شرایط و توانایی کودکان برای درک خطرها و عواقب را در نظر بگیرد.

با نگاهی خاص به این پرونده، دادگاه بیان داشت: دونالد کمتر از یک سال تا زمان مفروض (چهارده‌سالگی طبق قاعده هفت) فاصله داشته است. علاوه بر این، شواهدی وجود داشت مبنی بر اینکه مادر دونالد و دو مربی او در مقطعی به وی گفته بودند که از صندلی‌های بلیچر به عنوان پله استفاده نکند. هیچ مدرکی نیز وجود نداشت که نشان دهد او خطر چنین اقدامی را درک نمی‌کند. خواهان خود در جریان دادرسی اذعان نموده بود که: می‌دانست نباید از بلیچرها به عنوان پله استفاده کند و می‌دانست که ایجاد آسیب از این طریق محتمل است. براساس این دستاوردها، دادگاه اعلام کرد که: خواهان خطرها و پیامدهای احتمالی استفاده از صندلی‌ها را به عنوان پله درک می‌کرد و این موضوع، سهل‌انگاری او را هنگام سقوط، درحالی که از صندلی‌ها به عنوان پله استفاده کرده بود، مسجل می‌کند.

دونالد و والدینش همچنین به حکم دادگاه بدوی مبنی بر اینکه «معلمان (مدرسه) سهل‌انگارانه بر دانش‌آموزان از جمله دونالد نظارت نکرده‌اند»، اعتراض کردند؛ اما دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی درباره این ادعا را نیز تأیید کرد. محکمه استیناف خاطر نشان کرد که: معلمان وظیفه دارند

1. the Rule of Sevens. [A] child under the age of seven has no capacity for negligence

بر دانش‌آموزان خود نظارت کنند تا از آن‌ها در برابر آسیب‌های محتمل محافظت کنند؛ اما این بدان معنا نیست که هر زمان دانش‌آموزی در مدرسه آسیب می‌بیند، معلم این وظیفه را زیر پا گذاشته است. میزان نظارتی که معلم باید انجام دهد، براساس سن و تجربه دانش‌آموزان، سطح بلوغ آن‌ها و خطرهای احتمالی موقعیت خاص است. درخصوص نظارت سهل‌انگارانه، خواهان و والدینش ادعا کردند که اگر دانش‌آموز مجبور نمی‌شد پس از تمیزکردن کف حمام، زباله‌ها را جمع کند، سقوط رخ نمی‌داد. دادگاه خاطر نشان کرد که: درباره خیس بودن کفش‌های دونالد و اینکه آیا به او گفته شده است که زباله‌ها را از بلیچرها جمع کند، اظهارات و شهادت‌های متناقضی وجود دارد. از آنجایی که قاضی دادگاه بدوی در موقعیت بهتری برای تعیین اعتبار شهادت‌ها (و ارزیابی اظهارات) است و هیچ مدرک روشن و قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که با حکم دادگاه بدوی مخالفت کند، استیناف حکم نخستین را تأیید کرد؛ زیرا خواهان نمی‌تواند در اینجا علیت فی‌مابین نظارت سهل‌انگارانه و صدمات وارد شده به دونالد را با دلایل ابرازی خود به اثبات رساند.^۱

یافته‌های پژوهش

نتیجه اصلی به‌دست‌آمده از پژوهش پیش‌رو را می‌شود این امر دانست که باید اصل متفق لزوم مطلق‌انگاری در مسئولیت مدنی را به سویی نهاد و با دیدگانی پرتردید بدان نگریست. در این اثر تحقیقی که برای نمونه دو دسته انسانی زنان و کودکان را انتخاب، و درباره آن دو مطالعه کرده‌ایم و قطعاً نتایج به‌دست‌آمده، امکان تسری به گروه‌های دیگر را دارد، به نیکی دریافته‌ایم که: برای مسئول شناختن هر فردی در قضایای مسئولیت مدنی باید اقتضائات و ویژگی‌های وی را به‌خوبی در نظر گرفت و براساس آن شاخصه‌ها، او را مسئول شمرد یا از آثار مسئولیت مبرا کرد. آنچه باعنوان «زن معقول» و «کودک معقول» بدان‌ها اشاره شده است، مابازای خارجی و محصول همین نگاه است؛ زیرا نمی‌توان از زنان انتظار داشت در قضایای مورد اختلاف، مانند مردان رفتار کنند، به‌نحوی که برای پی‌بردن به تقصیر آنان «معیار مطلق انسان معقول و متعارف»

1. www.tncourts.gov/sites/default/files/crockettdonald.opn_.pdf

را که گویی بر مبنای ویژگی‌های «یک مرد بزرگسال» قوام یافته است، شاخصه اندازه‌گیری قرار داد؛ در نتیجه تقصیر یا عدم آن را استنباط کرد. همان‌گونه که در متن مقاله نیز به اشارت گذشت، به تناسب گستردگی نقش زنان در جامعه امروز، خواه ضمن تحرکات فردی و خواه اجتماعی امکان به بار آمدن مسئولیت هم برای آنان بیشتر خواهد بود؛ بنابراین لازم است تا معیاری مقید به زنانگی برای آن‌ها ابداع کرد و رفتار آنان را با معیار همسان خود سنجید.

این رویکرد در قضایای مسئولیت مدنی کودکان نیز اعمال پذیر است؛ زیرا در آنجا نیز به سبب طرح شاخصه «کودک معقول» که با محوریت «ظرفیت» کودکان در تشخیص خطر، پذیرش آن، سن، هوش، تجربه و ... قوام یافته است، باید به پرسش‌های مسئولیت مدنی آن‌ها پاسخی درخور و شایسته داد. هرچند قرائت رسمی و ابتدایی از معیار انسان معقول و متعارف با این نسبی‌نگری به راحتی کنار نمی‌آید و آن را مخالف آرمان اصلی حاکمیت قانون جهت یکسان‌سازی اعمال قوانین می‌پندارد، لکن رفته‌رفته این توهم زدوده، و این پندار حاصل می‌شود که در نظر داشتن تفاوت‌های دسته‌های مختلف انسانی در اعمال قوانین و معیارها نه تنها ذبح عدالت نیست، بلکه خود راهی برای اعمال عدالت و انصافی والاتر است. همان‌گونه که در قضایای وینسن علیه تیلور و الیسن علیه گری مشاهده کردیم، به کار بستن معیار زن معقول بیش از معیار مطلق انسان معقول، بدون توجه به تفاوت‌های زنان و مردان، در مواردی که یک سوی دعوای مسئولیت مدنی زنان ایستاده‌اند، می‌تواند دادرس را به سوی حقیقت رهنمون سازد. این نگاه نسبی درباره کودکان نیز ذیل قضایای مک‌هیل علیه واتسون، نسیپولون علیه آلفورد، سامر علیه آنتونیاک و شهرداری همیلتون همچین دونالد کروکت علیه شورای آموزشی سامنر، که برای نمونه در مقاله بدان‌ها اشاره شد، وجود دارد. مطالعات فرسبی

منابع

- Cahn, Naomi R. (1992) Looseness of Legal Language: The Reasonable Woman Standard in Theory and in Practice. *Cornel Law Review*. Vol 77. pp 1398-1446.
- Case: *Broom v. Administrator*. Natal 1966.
- Case: *Cardwell v. Bechtol* - 724 S.W.2d 739 (Tenn. 1987).
- Case: *Donald Crockett, et al. v. Sumner County Board of Education*. 2016.

- Case:Ellison v. Brady. No. 89-15248.
Case:Hall v Brooklands Auto-Racing Club (1933).
Case:Harris v. Forklift Systems, Inc. 510 U.S. 17 (1993)
Case:Holmes, Oliver Wendell. (1881). The Common Law. Gutenberg Press.
Case:McHale v Watson: 7 Mar 1966.
Case:Meritor Savings Bank v. Vinson. 477 U.S. 57 (1986).
Case:Moran, Mayo. (2003). Rethinking the Reasonable Person. Oxford University Press. ed 1.
Case:Saumur v. Antoniak. 2016 ONCA 851.
Case:Stanley v Powell 03 Nov 1890 [1891] 1 QB 86. QBDNespolon v. Alford (1998).
Cochran, Augustus. (2004). Sexual harassment and the law: the Mechelle Vinson case. University Press of Kansas. ed 1.
Fleming, John G. (1965). the law of torts. Law Book Company of Australasia., Ed 3.
Francis. Leslie. (2009). Feminist Philosophy of Law, Stanford Encyclopedia: Philosophy <https://plato.stanford.edu/entries/feminism-law/>
Gary, Minda. (1995). Postmodern Legal Movements: Law and Jurisprudence at Century's. NYU Press. ed 1.
Handley. Elizabeth. (1996). The Reasonable Man: Two Case Studies. Sister in Law. Vol 1. pp 53-71.
Holmes. Oliver Wendell. (1881). The Common Law. Gutenberg Press.
<http://classic.austlii.edu.au/au/journals/MelbULawRw/1966/7.html>
<https://canliiconnects.org/en/commentaries/44064>
<https://case-law.vlex.com/vid/harris-v-forklift-systems-893325281>
<https://law.justia.com/cases/federal/appellate-courts/F2/924/872/224242/>
<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/477/57/>
https://www.ato.gov.au/law/view/document?locid=%27JUD/*1966*HCA13%27&PiT=99991231235958
<https://www.butler.legal/the-rule-of-sevens-evaluating-claims-involving-a-child/>
<https://www.dayontorts.com/tennessees-rule-sevens-applied-dismiss-case.html>
<https://www.encyclopedia.com/law/encyclopedias-almanacs-transcripts-and-maps/tender-years-doctrine>
<https://www.lexisnexis.com/community/casebrief/p/casebrief-cardwell-v-bechtol>
<https://www.ontariocourts.ca/decisions/2016/2016ONCA0851.htm>
https://www.tncourts.gov/sites/default/files/crockettdonald.opn_.pdf
https://www.tncourts.gov/sites/default/files/crockettdonald.opn_.pdf
Moran. Mayo. (2003). Rethinking the Reasonable Person. Oxford University Press. ed 1.
Parker. Wendy. (1993). Reasonable Person: A Gendered Concept. Victoria University of Wellington Law Review. Vol 23.

- Salmond. John W. Heuston. R.FV. (1961). Salmond on the law of torts. Sweet and Maxwell Press. ed 13.
- Shulman. Harry . (1928). The Standard of Care Required of Children. The Yale Law Journal. Vol 37.pp 618-625.
- Strong, S.L .Williams. Liz. (2011). Complete Tort Law Text, Cases and Materials. Oxford University Press. ed 2.
- Zimmermann. Reinhard. (1996). The Law of Obligations: Roman Foundations of the Civilian Tradition. Oxford University Press. ed 1.

